

بررسی عوامل تکوین تاریخ نگاری ایرانی در دوران سامانی

مسعود صفری

دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

دکتر محمد کریم یوسف جمالی

دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

چکیده

تاریخ نگاری ایرانی که در قرن چهارم هجری شکل گرفت، شاخه ای است از تاریخ نگاری اسلامی. تاریخ نگاری ایرانی در شکل و محتوا کاملاً تحت تاثیر و نفوذ تاریخ نگاری اسلامی بود و به همین علت همواره به عنوان ذیلی بر تاریخ نگاری اسلامی در نظر گرفته شده است. با این وجود تاریخ نگاری ایرانی در برخی زمینه ها، تفاوت هایی با تاریخ نگاری اسلامی دارد. یکی از وجوه افتراق، عوامل تکوین آنان است. تاریخ نگاری ایرانی و اسلامی در بسترهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی متفاوتی بالیدند و زمینه های شکل گیری آنان با یکدیگر تفاوت داشت. به همین علت برخی از اهداف و کارکردهای آنان نیز متفاوت بود. در این مقاله به بررسی عوامل تکوین تاریخ نگاری ایرانی پرداخته می شود.

کلیدواژه ها: تاریخ نگاری، کتیبه، اسناد، سامانیان.

مقدمه

در قرن چهارم هجری در عصر سامانیان تاریخ نگاری ایرانی در خراسان بزرگ تکوین یافت. این سخن بدین معنا نیست که تا پیش از قرن چهارم هجری ایران کهنسال فاقد سنت تاریخ نگاری بوده است. کتیبه های هخامنشیان، کتاب اوستا و خداینامه های دوران ساسانی همه حکایت از دیرپایی سنت تاریخ نگاری در ایران دارند. منظور از تاریخ نگاری ایرانی، نگارش کتب تاریخی به زبان فارسی دری است؛ زبانی که از طریق تغییر در زبان پهلوی ساسانی و امتزاج و ترکیب آن با زبان عربی در قرون نخستین اسلامی شکل نهایی خود را پیدا کرد. اگر چه تاکنون تاریخ نگاری ایرانی از زوایای گوناگونی بررسی شده، اما عوامل تکوین آن کمتر مورد توجه اصحاب تحقیق قرار گرفته است. یکی از علل این امر ناشی از تلقی پژوهشگران از ماهیت تاریخ نگاری ایرانی است. از آنجا که تاریخ نگاری ایرانی شاخه ای از تاریخ نگاری اسلامی است، برای محققان تاریخ نگاری اسلامی، پرداختن به چگونگی شکل گیری تاریخ نگاری ایرانی چندان ضروری به نظر نمی رسد و چنین گمان می رود که توضیح علل شکل گیری تاریخ نگاری اسلامی، تکوین تاریخ نگاری ایرانی را نیز توضیح می دهد. دلیل دیگر مغفول ماندن علل بالیدن تاریخ نگاری ایرانی، روش شناسی و حیطه علاقه مند یهای پژوهشگرانی است که اولین کتب تاریخی فارسی را بررسی کرده اند. اینان عمدتاً بر روی مسائلی مانند اطلاعات موجود در کتب تاریخی، ارزش محتوایی آن ها و سبک شناسی ادبی تمرکز داشته اند. حتی کسانی چون والدمن و میثمی نیز که در پژوهش های خود، نکته سنجی های قابل توجهی درباره تاریخ نگاری سامانی و غزنوی داشته و تلاش کرده اند با بازخوانی مجدد تاریخ های فارسی این دوران، تفسیرهای نوینی از این کتب ارائه کنند، به بررسی این علل پرداخته اند. از طرف دیگر اندک پژوهشگرانی هم که نظرشان به علل تکوین تاریخ نگاری ایرانی معطوف شده، در این زمینه فقط به اشاراتی موجز و مختصر بسنده کرده اند. تا آنجا که یافته ایم، شاهرخ مسکوب در کتاب «هویت ایرانی و زبان فارسی» اشاراتی به این علل دارد. همچنین مقاله نه چندان مستند لقمان بایمت اف به نام «شکل گیری تاریخ نگاری ملی در ایران»، به صورتی غیر منسجم به عوامل شکل گیری تاریخ نگاری ایرانی پرداخته است. با توجه به مغفول ماندن این مبحث، در این نوشتار به بررسی زمینه ها و علل شکل گیری تاریخ نگاری ایرانی پرداخته می شود.

پیشینه تاریخ نگاری در ایران

پیش از بررسی عوامل شکل گیری تاریخ نگار ایرانی ضروری است که به پیشینه تاریخ نگاری در ایران از دوران باستان تا قرن چهارم هجری پرداخته شود. تاریخ نگاری ایرانی که در عصر سامانیان تکوین یافت اولین تجربه تاریخ نگاری ایرانیان نبود. شواهد و اسناد اعم از کتیبه ها ، کتاب اوستا و کتب تاریخی بازمانده از روزگاران پیش از اسلام حکایت از آن دارند که تاریخ نگاری در ایران پیشینه ای طولانی دارد. علی رغم نظر برخی از محققان که ایران باستان را فاقد تاریخ نگاری واقعی و برجسته می دانند (اشپولر ۱۳۸۰: ۱۰؛ قرشی ۱۳۶۷: ۲۹۷) در ایران پیش از اسلام سنت تاریخ نگاری قابل توجهی وجود داشته است. شواهد فراوانی وجود دارد که اثبات می کند، ایرانیان باستان به صورت مکتوب یا شفاهی تاریخ خود را حفظ می کردند. قدیمی ترین اطلاعات تاریخی درباره پادشاهان اساطیری ایران همچون جمشید و هوشنگ در اوستا ثبت شده است. (نک: یشت ها ۱۳۴۷: ۱۷۸ به بعد). در میان سلسله های آریایی تبار ایران پیش از اسلام، هخامنشیان اولین حکومتی هستند که درباره تاریخ نگاری آنان اطلاعاتی موجود است. پادشاهان هخامنشی مانند پادشاهان بین النهرین تمایل داشتند که کارهای درخشان خود را در کتیبه های سنگی جاودانه کنند. معروفترین این کتیبه ها ، بیستون است که به تعبیری اولین خود زندگینامه نویسی در ایران محسوب می شود. به غیر از کتیبه نگاری، احتمال دارد که پادشاهان هخامنشی وقایع دوران سلطنت خود را در سالنامه های سلطنتی ثبت می کردند. دیودور سیسیلی بیان می کند که کتزیاس در نگارش تاریخ خود از دفاتر شاهی هخامنشیان بهره برد. (دیودور سیسیلی ۱۳۸۴: ۱۴۸) از تاریخ نگاری دوران اشکانیان اطلاع چندانی در دست نیست. بر اساس کتیبه های اندکی که از عهد اشکانی برجای مانده، می توان گفت که اشکانیان نیز دارای تاریخ نگاری کتیبه ای بوده اند. (نک: کتیبه بلاش چهارم در ویسپوفر ۱۳۷۷: ۱۵۸) درباره وجود کتب تاریخی در عصر اشکانی به دلیل فقدان شواهد و مدارک نمی توان اظهار نظر کرد، اما به نظر می رسد که در این دوره، ادبیات شفاهی نقش مهمی در حفظ روایات تاریخی داشتند. نقالان و گوسان ها (خنیگران) در دوران اشکانی داستان های تاریخی را سینه به سینه نقل می کردند. (تفضلی ۱۳۷۷: ۷۶-۷۵) احتمال می رود که بخش هایی از عناصر حماسه ملی ایران مانند داستان های رستم، گودرز و بیژن و منیژه اصلی اشکانی داشته باشند. (خالقی مطلق به نقل از جعفری دهقی ۱۳۸۲: ۱۸۳؛ کویاجی ۱۳۶۲: ۱۴۰ به بعد) لازم به ذکر است که در ایران پیش از اسلام، سنت های شفاهی نقش مهمی

در رشد و بالندگی تاریخ نگاری ایفا کردند. (326 : shahbazi). دوران ساسانی نقطه عطفی در تاریخ نگاری ایران پیش از اسلام بود. تاریخ نگاری ساسانی عمدتاً در پاسخ به نیازها و ضرورت های سیاسی و دینی تکوین یافت و اهداف سیاسی، اجتماعی، دینی و تعلیمی خاصی را دنبال می کرد. این تاریخ نگاری مروج ارزش های مورد تایید حکومت ساسانی بود. انتظار می رفت که این تاریخ نگاری به شاهان دادگری بیاموزد و آنان را برای آبادانی کشور تشویق کند و همچنین به رعایا وفاداری به شاه و اطاعت از دین زرتشتی را تعلیم دهد. این تاریخی نگاری نظم موجود را توجیه می کرد و خواهان ثبات جامعه بود. (369 : yarshater 1993) در عصر ساسانی یادمان های تاریخی به چندین شکل حفظ و ثبت می شد. بخشی از تاریخ ایران که البته خصصاتی اساطیری داشت در اوستا مضبوط بود و چنان که مشهورست در دوران ساسانی تلاش زیادی صرف جمع آوری قطعات پراکنده اوستا و مکتوب کردن آن صورت گرفت. (نک: بویس ۱۳۸۱: ۱۶۸-۱۶۵ و ۱۴۳) شکل دیگر تاریخ نگاری در عهد ساسانیان کتیبه نگاری بود. برخی از پادشاهان ساسانی مانند شاپور اول و نرسی در کتیبه هایشان مهم ترین وقایع سیاسی- نظامی دوران سلطنت خود را ثبت کردند. پادشاهان ساسانی علاوه بر کتیبه ها دارای سالنامه های پادشاهی نیز بوده اند. ظاهراً در این سالنامه ها مدت سلطنت و وقایع مهم دوران هر پادشاه ثبت و ضبط می شده است. آگاتیاس در نگارش تاریخ خود از اطلاعات موجود در این سالنامه ها استفاده کرد. (نولدکه ۱۳۵۱: ۳۵) همچنین در عصر ساسانی کتب و داستان های تاریخی متعددی نوشته شد. این نام برخی از این کتب را که در قرون نخستین اسلامی از زبان پهلوی به زبان عربی ترجمه شد را برمی شمارد. (ابن الندیم بی تا: ۱۳۲ و ۳۰۵) مشهورترین این کتاب ها خداینامه بود که بعدها در دوران اسلامی منبع اصلی شاهنامه های مثنوی و منظوم شد. (درباره خداینامه ها نک: محمدی ۱۳۷۴: ۱۵۳ به بعد) در دوران ساسانی به غیر از پادشاهان، دبیران، روحانیون و خاندان های بزرگ نیز در زمینه ثبت روایات تاریخی فعال بودند. (تفضلی، ۱۳۷۷: ۲۷۳)

سقوط ساسانیان و تسلط اعراب مسلمان بر ایران موجب تحولاتی بنیادین در شئون مختلف تاریخ ایران شد. تاریخ نگاری نیز ازین تحولات برکنار نماند. پس از سقوط ساسانیان در فاصله قرن اول تا قرن چهارم هجری می توان سه جریان تاریخ نگاری را در ایران برشمرد. یکی از این جریان ها، تاریخ نگاری به زبان پهلوی بود که در تداوم تاریخ نگاری دوران ساسانی بود. تلاش این جریان عمدتاً بر حفظ آثار تاریخی بیجا مانده از دوران ساسانی معطوف بود (به عنوان

مثال مسعودی روایت می کند که نزد یکی از اهل بیوتات فارس کتاب اخبار پادشاهان ایران را دیده است. نک: مسعودی بی تا: ۹۲) اگر چه در دوران پس از اسلام بازخوانی هایی در برخی از متون انجام شد. (به عنوان مثال تفضلی ابراز داشته که متن فعلی کارنامه اردشیر بابکان متعلق به دوران پس از اسلام است. نک: تفضلی: ۲۶۲). مخاطبان این جریان عمدتاً زرتشتیان بودند. تاریخ نگاری به زبان پهلوی پس از اسلام آوردن ایرانیان، تغییر خط و شکل گیری فارسی دری منزوی شد و فقط محدود به محافل زرتشتی ماند.

جریان دیگر مانند زرتشتیان محافظه کارانه عمل نکرد، بلکه اینان برخی از کتب تاریخی تالیف شده در زمان ساسانیان را به زبان عربی برگرداندند و بدین ترتیب میراث تاریخ نگاری ساسانی را به دنیای اسلام انتقال دادند. ریبکا اقدام برای ترجمه این آثار را از نخستین مراحل بیداری احساسات ملی ایرانیان و احیای سنت های کهن دانسته است. (ریبکا ۱۳۸۱: ۲۲۰) ترجمه این کتب کارکردهای متعددی داشت. ترجمه این آثار به زبان عربی هم موجب شهرت این آثار در دنیای اسلام می شد و هم احتمال ماندگاری این کتب را افزایش می داد. همچنین ترجمه این آثار به زبان علمی و اداری دنیای اسلام باعث شد که این آثار مخاطبان گسترده تری پیدا کنند. علاوه بر این ترجمه کتب تاریخی ساسانی در تکوین تاریخ نگاری اسلامی موثر بود. به اعتقاد پاره ای از محققان ترجمه این کتب در شکل دادن به تاریخ نگاری اسلامی و به ویژه شیوه تاریخ نگاری دودمانی موثر و دخیل بود. (سجادی و عالم زاده ۱۳۷۹: ۲۶ و Rosental 1968: 88). سومین جریان با پذیرفتن زبان عربی به عنوان زبان بین المللی دنیای اسلام در عرصه تاریخ نگاری اسلامی فعالانه عمل کرد و آثار ارزشمندی را به زبان عربی تالیف کرد. از مشهورترین مورخان این جریان می توان از طبری، دینوری، حمزه اصفهانی و ثعالبی یاد کرد. در قرن چهارم هجری زمانی که در ایران تاریخ نگاری به زبان پهلوی منزوی شده و تاریخ نگاری اسلامی که محمل آن زبان عربی بود در بین نخبگان فکری و سیاسی رواج و مقبولیت داشت، تاریخ نگاری ایرانی شکل گرفت. علل و زمینه های شکل گیری تاریخ نگاری ایرانی تاکنون چندان مورد توجه محققان نبوده است. بسیاری از پژوهشگرانی که به اولین متون تاریخی فارسی پرداخته اند، عمدتاً تمرکز خود را بر مسائلی مانند مباحث ادبی و یا مباحث ماخذشناسانه معطوف کرده اند. محققان علاقمند به تاریخ نگاری اسلامی نیز به دلیل آن که تاریخ نگاری ایرانی شاخه ای از تاریخ نگاری اسلامی است، توجهی به دلایل شکل گیری تاریخ نگاری ایرانی نداشته اند. شاید بتوان گفت از منظر اینان توضیح دلایل

تکوین تاریخ نگاری اسلامی، توضیح دهنده دلایل تکوین تاریخ نگاری ایرانی نیز هست. حال آن که دلایل شکل گیری این دو تاریخ نگاری متفاوت است. تاریخ نگاری اسلامی بر بستر فاتحانه قدرت سیاسی و دینی بالید و نیازهای دینی مانند دغدغه مسلمانان برای حفظ تاریخ زندگانی پیامبر اسلام (ص)، صحابه و تابعین، ثبت وقایع تاریخ صدر اسلام، نیاز مفسران قرآن به اطلاعات تاریخی، کنجکاوی مسلمانان برای شناخت تاریخ اقوام و جوامع مسلمان و غیر مسلمان، نیازهای اقتصادی، سیاسی و اداری، حمایت خلفا و حاکمان اسلامی از نگارش کتب تاریخی، همه در تکوین تاریخ نگاری اسلامی دخیل بودند. (نک: شاکر ۱۳۸۷: ۲۲۰ به بعد؛ آینه وند ۱۳۸۷: ۷۶ به بعد) علاوه بر این تاریخ نگاری اسلامی اهداف خاصی را مانند: آموزش دین و تعلیم شیوه های حکمرانی، توضیح تاریخ جهان در پرتو تاریخ اسلام، نشان دادن حقانیت اسلام و برتری آن نسبت به ادیان دیگر و تبیین فلسفه تاریخ از منظر اسلام را دنبال می کرد. با وجود آن که تاریخ نگاری ایرانی در بستر تاریخ نگاری اسلامی بالید و بسیاری از مولفه های آن مانند: تمرکز بر تاریخ سیاسی، مشیت باوری و تقدیر گرایی (نک: شوهانی ۱۳۸۹: ۸۱ به بعد) با مولفه های تاریخ نگاری اسلامی یکسانست، اما به دلایلی متفاوت از تاریخ نگاری اسلامی تکوین یافت. تکوین تاریخ نگاری ایرانی ناشی از دغدغه های سیاسی، اجتماعی، دینی و فرهنگی ایرانیان قرون نخستین اسلامی بود. بنیان این سنت تاریخ نگاری، مشوقان و مخاطبان آنها انتظارات خاصی از تاریخ نگاری فارسی داشتند. این انتظارات ناشی از تحولات و نیازهای جامعه ایران (و بخصوص خراسان بزرگ) در قرون اولیه اسلامی بود. به نظر میرسد تاریخ نگاری ایرانی عمدتاً در بستر هویت یابی ایرانیان شکل گرفت. می توان عواملی چون احیای هویت ایرانی، توجه و علاقمندی به تاریخ و فرهنگ ایران باستان، تمایلات سیاسی، دینی و اجتماعی دربار سامانی، توانمندی زبان فارسی دری و محیط خلاقانه خراسان بزرگ را در شکل گیری تاریخ نگاری فارسی موثر دانست که در دنباله مقاله بدانها پرداخته می شود.

هویت ایرانی و پیوند آن با تاریخ نگاری فارسی

هویت ایرانی و تلاش ایرانیان برای حفظ و تداوم آن نقش مهمی در شکل گیری تاریخ نگاری فارسی داشت. منظور از هویت ایرانی، در قرون نخستین اسلامی آن است که ساکنان بومی سرزمین پهناوری که شامل ایران، افغانستان و آسیای میانه امروزی می شد، با وجود پاره فرهنگ

های مختلف، ویژگی‌هایی مشترکی داشتند که آنها را از فاتحان مسلمان متمایز می‌کرد. (برای اطلاع بیشتر از مباحث مربوط به هویت ایرانی نک: ایران نامه ۱۳۷۳: شماره های ۳ و ۴) این ویژگی‌های مشترک، همچون رشته‌های مرئی و نامرئی اعضای جامعه بزرگ ایرانی را به یکدیگر پیوند می‌داد و موجب می‌شد که ایرانیان به صورتی خودآگاه یا ناخودآگاه خود را متعلق به فرهنگی مشترک بدانند. همچنین می‌توان هویت ایرانی در قرون نخستین اسلامی را نیرویی دانست که از ذوب شدن کامل ایرانیان در دنیای اسلام جلوگیری کرد. این هویت عناصر متعددی داشت که از طریق هم‌نشینی با یکدیگر، ساختاری هویتی برای ایرانیان بوجود می‌آورد. درباره اجزای هویت ایرانی در قرون نخستین اسلامی حداقل می‌توان چهار عنصر را برشمرد: تلفیق و تصور از مفهوم جغرافیایی ایران، آگاهی از یک پیشینه تاریخی مشترک، زبان فارسی و رسوم مشترک.

یکی از عناصر هویت ساز ایران قرون نخستین اسلامی درک و تلفیق از مفهوم جغرافیایی ایران بود. با وجود آن که ایران در قرون نخستین اسلامی فاقد حکومتی مرکزی ای بود که ایران بزرگ را به عنوان یک واحد جغرافیایی به یکدیگر پیوند دهد، خاطرۀ ایران به عنوان واحد سرزمینی بزرگ از حافظه جمعی ایرانیان پاک نشد. مفهوم جغرافیایی ایران یا ایرانشهر به عنوان سرزمینی واحد، میراثی بود که از عصر ساسانیان به ایران اسلامی رسید. در ادبیات تاریخی، سیاسی و جغرافیایی عصر ساسانی مفاهیم ایران، ایرانشهر، ایران دبیر بد، ایران سپاه بد رایج و پر کاربرد بود. - (نک: کتیبه شاپور اول در کعبه زرتشت، شهرستان های ایران ۱۳۲۱: ۴۸؛ سامی ۱۳۴۲: ۴۷ به بعد؛ کریستن سن ۱۳۶۷: ۱۱۹)

ساسانیان برای حفظ و تداوم قدرت خود سیاست های خاصی را اعمال کردند که یکی از مهمترین آنها ابداع یا پررنگ کردن مفهوم ایرانشهر و ترویج این مفهوم بود. ساسانیان از همان ابتدای حکومت خود برای تعریف مرزهای سیاسی خود، مفهوم ایرانشهر را به عنوان یک کلیت جغرافیایی خاص مصطلح کردند. ایرانشهر برای ساسانیان فقط واژه ای جغرافیایی نبود، بلکه مفهوم سیاسی، تاریخی، فرهنگی و دینی نیز داشت. ایرانشهر ساسانی در مفهوم جغرافیایی سرزمین های وسیعی را در بر می گرفت (برای اطلاع از حدود ایرانشهر نک: مارکوارت ۱۳۷۳: ۴۳ به بعد) که محل سکونت ایرانیان بود و زیر نظر ساسانیان اداره می شد. مفهوم جغرافیایی ایرانشهر با هویت تاریخی نیز پیوند می خورد. از نظر ساسانیان ایرانشهر مقر پادشاهان ایرانی بود که از عهد پیشدادیان تا دوران ساسانی بر این کشور حکومت کرده بودند و شاهان ساسانی نیز خود را اخلاف

آنان می دانستند . در دوران ساسانی این باور وجود داشت که بسیاری از شهرهای ایرانشهر ساخته دست پادشاهان پیشدادی، کیانی و ساسانی بود.(نک: شهرستانهای ایران : ۴۸ به بعد) علاوه بر این، از نظر ساسانیان ایرانشهر جایی بود که مردمانش به دین زرتشتی اعتقاد داشتند و زبان رابط مردمان مناطق مختلف فارسی(پهلوی ساسانی) بود. (دریایی ۱۳۸۳: ۱۸۶) بدین ترتیب ایرانشهر به غیر از خاک، مفاهیم تاریخ و هویت را نیز در خود داشت. این تلقی از ایرانشهر به عنوان مفهومی هویت ساز به دنیای پس از اسلام نیز راه یافت. شواهد حکایت از آن دارند که ایرانیان پس از اسلام مفهوم ایرانشهر ساسانی را فراموش نکردند و با وجود آن که ایران بخشی از دنیای اسلامی شد و در این دنیای پهناور، خطه های مقدسی چون مکه، مدینه و بیت المقدس وجود داشت، اما هنوز در باور ایرانیان، ایرانشهر ناف جهان، سرزمین برتر و بهترین جای جهان محسوب می شد. انعکاس این تفکر را در کتب تاریخی و جغرافیایی می توان یافت. حمزه اصفهانی ربع مسکون را تقسیم شده میان هفت امت بزرگ می داند که اریان (فرس) در وسط این ممالک قرار دارد.(حمزه اصفهانی بی تا: ۶) ثعالبی نیز در کتاب خود ایران را ناف زمین و سره ارض برشمرد. (ثعالبی ۱۹۶۳: ۴۲) در کتب جغرافیایی نیز شواهدی در این زمینه وجود دارد. جیهانی ایرانشهر را چنین توصیف کرد: « و ستون ممالیک زمین چهار است . یکی که استوارتر و نیکوتر و بخیر و سکون و استقامت نزدیکتر و اعتدال مزاج و ابواب سیاست را شامل است، مملکت ایرانشهر است و قطر آن اقلیم بابل است یعنی دارالملک پادشاه فارسیان و حد این مملکت در ایام عجم معلوم بوده است...». (جیهانی ۱۳۶۸: ۳۴) اصطخری نیز ایرانشهر را سره جهان می دانست: « و هیچ ملک آبادان تر و تمامتر و خوش تر از ممالک ایرانشهر نیست». (اصطخری ۱۳۶۸: ۵) بارز ترین نمونه از مفهوم ایران و ایرانشهر به عنوان مفهومی هویت ساز را می توان در شاهنامه فردوسی دید. بنابراین اگرچه ایرانشهر ساسانی بخشی از امپراتوری اسلامی شد ولی مفهوم هویت ساز آن هرگز از ذهن ایرانیان پاک نشد.

از دیگر عناصر هویتی ایرانیان، آگاهی از یک پیشینه مشترک تاریخی یا آن گونه که یارشاطر می گوید "اشتراک در تجارب تاریخی" بود. (یارشاطر ۱۳۷۳: ۴۲۳) ایرانیان قرون نخستین اسلامی به خوبی از تاریخ گذشته خود مطلع بودند . همین خود آگاهی تاریخی بخش مهمی از هویت آنان را تشکیل می داد. این خودآگاهی بدان شکلی که در قرون نخستین اسلامی وجود داشت، میراث دوران ساسانیان بود. علت عمده شکل گیری این خودآگاهی، تلاشی بود که ساسانیان برای ثبت

و تدوین تاریخ ایران انجام دادند. ساسانیان بنا بر مصلحت‌ها و نیازهای دینی و سیاسی نیازمند آن بودند که تاریخ ایران به شکلی تدوین شود که انتظارات سیاسی و دینی آنان را برآورده کند. به همین خاطر آنان در جهت ثبت و تدوین تاریخ ایران تلاش کردند که بارزترین نمونه این تلاش‌ها جمع‌آوری و تدوین خداینامه‌ها بود. (برای اطلاع بیشتر نک: تفضلی: ۲۶۸ به بعد) در دوران ساسانی خداینامه‌هایی تدوین شد که دربردارنده تاریخ ایران از کهن‌ترین روزگار تا دوران ساسانی بودند. از منظر این خداینامه‌ها که انعکاس آنان را در شاهنامه فردوسی می‌توان دید، تاریخ ایران که مرکز تاریخ جهان محسوب می‌شد (زریاب ۱۳۸۱: ۱۲۲)، گذشته‌ای پیوسته و منسجم بود که از پیشدادیان شروع و به ساسانیان ختم می‌شد. بخش اول تاریخ ایران که با خلقت جهان و ظهور پیشدادیان آغاز می‌شود «اصل و بیخ هویت ایرانی را در اساطیر یعنی در ژرفای آگاهی جمعی اقوام ایرانی نشان می‌دهد. اهورا مزدا نخستین انسان و نخستین پادشاه جامعه انسانی را در ایران زمین که در میانه جهان جای دارد می‌آفریند». (اشرف ۱۳۷۳: ۵۲۳؛ مارزلف ۱۳۸۰: ۱۰) بعد از آن که فریدون ایران را به ایرج می‌دهد، «هویت ایرانی با پادشاهی ایرج در برابر هویت قومی شرق (توران) و غرب (روم) بنیاد نهاده می‌شود». (مارزلف: ۱۰) پس از دوران ایرج با وجود آن که ایران همواره مورد هجوم تورانیان قرار گرفت و حتی اسکندر ایران را متصرف شد، با این وجود پیوستگی تاریخ ایران منقطع نمی‌شود. پس از آن که اسکندر کیانیان را منقرض می‌کند، ایران در آشوب و چندخدایی فرو می‌رود تا این که با ظهور ساسانیان دارای فره ایزدی، ایرانشهر احیا می‌شود و زندگی را از سر می‌گیرد. این برداشت و تلقی از تاریخ ایران نقش مهمی در ایجاد یک هویت مشترک برای ایرانیان داشت و بین ایرانیان پیوستگی‌های نژادی، تاریخی و عاطفی ایجاد می‌کرد؛ امری که می‌توان از آن به عنوان عاملی هویت‌ساز یاد کرد.

از دیگر عناصر هویت‌ساز ایران در قرون نخستین اسلامی زبان فارسی بود. زبان فارسی در قرون نخستین اسلامی را می‌توان از زوایای مختلفی بررسی کرد. یکی از این زوایا پیوند میان زبان فارسی و هویت یابی ایرانیان است. یکی از عوامل تاثیرگذاری که مانع از ذوب شدن ایرانیان در فرهنگ عربی و دنیای اسلام شد، زبان فارسی بود. (یارشاطر ۱۳۸۱: ۱۴۰؛ مسکوب ۱۳۷۹: ۱۰ و ۲۴ و ۲۹) این مساله ای بود که هم اعراب فاتح و هم ایرانیان مغلوب در همان قرون نخستین اسلامی به خوبی از آن مطلع بودند. تلقی اعراب از اختلاف زبانی دو قوم که اختلاف فرهنگی را نیز به دنبال داشت، در واژه ای که آنان برای نامیدن ایرانیان بکار می‌بردند، آشکار است. اعراب،

ایرانیان را عجم می خواندند و این لقب ناظر به اختلاف زبانی و تمایز فرهنگی ناشی از این اختلاف بود. انعکاس نگرش ایرانیان نسبت به زبان فارسی و نقش آن در هویت بخشی به آنان را می توان در شاهنامه فردوسی یافت. زمانی که فردوسی گفت: بسی رنج بردم در این سال سی / عجم زنده کردم بدین پارسی، (فردوسی ۱۳۸۶: ۴۸۷/۸) او بر اهمیت زبان فارسی به عنوان عاملی متمایز کننده و هویت ساز تاکید داشت. این امر نشان دهنده آگاهی فردوسی از نقش تاریخ ایران پیش از اسلام و نقش زبان فارسی در حفظ هویت ایرانی بود. این اقدام فردوسی به معنای آن بود که ایرانیان برای حفظ هویتشان باید تاریخ گذشته خود را به زبان فارسی ثبت و ضبط کنند. حمله عرب و زمامداری طولانی مدت آنان در ایران، نتوانست زبان عربی را با تمام جذابیتها و توانایی هایی که داشت جایگزین زبان فارسی کند. بر خلاف مصر، لبنان و فلسطین و سوریه که پس از فتوحات اسلامی زبان خود را از دست دادند، ایرانیان زبان فارسی را حفظ کردند و این زبان به عنصری هویت ساز بدل شد که ایرانیان را از فاتحان عرب متمایز می کرد. چنان که مسکوب بیان می کند زبان عرب، زبان ختثایی نبود که ایرانیان بتوانند به راحتی با آن برخورد کنند. زبان عربی زبان دین بود و زبان فاتحان» به این ترتیب هر نوع استقلال ملی یا فرهنگی، هر نوع بیرون آمدن از سلطه مادی یا معنوی قوم غالب، ناچار مسئله زبان را مطرح می کرد... و پرداختن به زبان (عربی یا فارسی) معنایی سیاسی و ملی پیدا کرده بودند». (مسکوب: ۲۱) ایرانیان اسلام را پذیرفتند ولی زبان خود را به عنوان یکی از عناصر هویتی خود فراموش نکردند و در قرون نخستین اسلامی بیداری نسبت به هویت جمعی با تحول زبان فارسی و اهمیت یابی آن همراه شد. (یارشاطر همان: ۱۴۰) از دیگر عناصر هویتی ایران قرون نخستین اسلامی، رسوم و باورهای مشترکی مانند نوروز و اعتقاد به فرهمند بودن پادشاهان بود. (نک: فرای ۱۳۶۳: ۱۸-۲۴) این رسوم ریشه در اعماق تاریخ داشت و در روح و روان جامعه ایرانی نقش بسته بود.

با ورود اسلام به ایران و سرنگونی دولت ساسانی ارکان هویت ایرانی متزلزل و جامعه ایران دچار سردرگمی شد. دین زرتشت تا سر حد آیینی مشرکانه تلقی کرد و ایرانیان بتدریج اسلام آوردند. با این وجود به نظر می رسد که در دنیای اسلام هیچ کدام از اقوامی که به دست اعراب مسلمان مغلوب شدند، مانند ایرانیان به سنت های باستانی خود دلبستگی نشان نداد و برای حفظ هویتشان تلاش نکردند (یارشاطر همان: ۱۳۹) کوشش ایرانیان برای حفظ هویت جمعی و تداوم پیدا کردن سنت های باستانی علی رغم وجود یک دولت مقتدر مرکزی، موضوعی است که نظر

بسیاری از محققان را به خود جلب کرده است. (فرای همان : ۱۸؛ کورین ۱۳۸۱: ۲۱؛ گروسه ۱۳۸۱: ۲۷؛ مارزلف: ۵) حمله عرب آگاهی ایرانیان را نسبت به هویشان تشدید کرد و در قرون نخستین اسلامی بیداری نسبت به وحدت و بازشناسی هویت ایرانی در برابر عرب پیدا شد. (فرای همان: ۷۰) یکی از راه هایی که ایرانیان برای حفظ هویت خود انتخاب کردند، حفظ، ثبت و گرامی داشت تاریخ ایران باستان و آشتی دادن آن با تاریخ اسلامی بود. موثرترین راه برای حفظ تاریخ ایران باستان، نگارش تاریخ این دوران به زبان فارسی بود. نگارش تاریخ ایران باستان به زبان فارسی همزمان دو کارکرد مختلف داشت. از طرفی ثبت تاریخ ایران باستان به زبان فارسی که زبان مشترک ساکنان ایران بود، می توانست ماندگاری و تداوم آن را تضمین کند. اگر چه در ایران قرون نخستین اسلامی تاریخ ایران باستان به زبان های عربی و پهلوی موجود بود، اما فقط عده محدودی می توانستند از این کتب استفاده کنند. حال آن که نگارش تاریخ ایران باستان به زبان فارسی، آن را در دسترس طیف وسیع تری قرار می داد. از طرف دیگر نگارش تاریخ ایران پیش از اسلام به زبان فارسی می توانست این زبان را به عنوان عاملی هویت ساز اعتلا و رونق بخشد. اتفاقی نیست که از اولین آثار نثر فارسی دری، شاهنامه های منثور ابوالموید بلخی و شاهنامه ابومنصوری بود که گذشته باستانی ایران را روایت می کردند. بنا براین می توان گفت از عوامل پیدایش تاریخ نگاری ایرانی، تمایل ایرانیان برای حفظ هویت جمعیشان بود.

توجه و علاقه مندی به تاریخ ایران باستان

توجه و علاقه مندی ایرانیان قرون نخستین اسلامی به تاریخ ایران باستان از دیگر علل شکل گیری تاریخ نگاری فارسی بود. هجوم اعراب مسلمان دفتر سیاسی تاریخ باستانی ایران را بست و ایرانیان دیگر نتوانستند قدرت نظامی و سیاسی پیشین خود را بدست آورند. با این حال فروپاشی سیاسی و نظامی و فتح ایران بدست فاتحان مسلمان نتوانست گذشته ایران را در مغاک فراموشی بگذارد. ایرانیان با وجود آن که مسلمان شدند اما هرگز تاریخ ایران باستان را فراموش نکردند زیرا گذشته خود را با عظمت می دانستند. (باسورث ۱۳۶۳: ۳۰۳) اگر چه اهمیت ایران باستان مورد توجه دنیای اسلام بود ولی طبیعی است که در دنیای اسلام، ایرانیان بیشترین توجه و اقبال را به تاریخ ایران باستان نشان داده باشند. شواهد حاکی از آن است که در قرون نخستین اسلامی ایرانیان توجهی ویژه و خاص به ایران باستان داشتند. مسعودی روایت می کند که فرس کتب تاریخی

دربردارنده اخبار اسلاف و سیره پادشاهانشان را بزرگ می‌شمارند. (مسعودی ۱۴۱۷: ۲۴۸/۱) یکی از نشانه‌های توجه ایرانیان به تاریخ ایران پیش از اسلام، ترجمه متون تاریخی متعلق به این دوران (مخصوصاً خداینامه‌ها) به زبان عربی بود. شاخص‌ترین و معروفترین مترجمان ابن مقفع بود که ترجمه خداینامه او شهرت بسیاری دارد. در کتب الفهرست ابن ندیم و تاریخ حمزه اصفهانی به مترجمان متعددی اشاره شده که آثار تاریخی را از زبان پهلوی به زبان عربی برگرداندند. (نک: ابن‌الندیم بی‌تا: ۳۰۵؛ حمزه اصفهانی بی‌تا: ۱۰) همچنین کتاب الفهرست ابن ندیم دربردارنده نام کتب متعدد تاریخی است که از زبان پهلوی به زبان عربی ترجمه شدند. به نظر می‌رسد که اهداف اصلی از ترجمه این آثار به زبان عربی یکی معرفی میراث ایران به دنیای اسلام و دیگری تلاش برای حفظ این آثار بود. از دیگر نشانه‌های توجه و علاقه ایرانیان به تاریخ باستانی‌شان، نسب‌سازی حکومت‌هایی است که در قسمت‌های مختلف ایران در قرون نخستین اسلامی تشکیل دولت دادند. حکومت‌های صفاری، سامانی، آل بویه و غزنویان همه نسب خود را به پادشاهان ایران پیش از اسلام می‌رسانند. مولف تاریخ سیستان نسب یعقوب لیث را به پادشاهان ساسانی رسانده است. (تاریخ سیستان ۱۳۶۶: ۲۰۰) سامانیان نسب خود را به بهرام چوبین منسوب می‌کردند. (گردیزی ۱۳۶۳: ۳۲۰) آل بویه نسب خود را به بهرام گور می‌رسانند (بیرونی ۱۳۸۰: ۴۵) و حتی غزنویان ترک تبار خود را به فیروز پسر یزدگرد منسوب کردند. (جوزجانی ۱۳۶۳: ۲۶۶/۱) این نسب‌سازیها مبین آنست که به دلیل مشروعیت تاریخ ایران باستان نزد ایرانیان، سلسله‌های مذکور برای جلب قلوب رعایایشان و کسب فره ایزدی، خود را به پادشاهان ایران باستان منتسب می‌کردند.

از دیگر علایم توجه ایرانیان به تاریخ ایران پیش از اسلام، تلاشی است که در زمینه ایجاد آشتی میان اسلام و ایران انجام گرفت. پس از اسلام به دلیل آن که ایرانیان نمی‌توانستند هویت خود را فراموش کنند، در عین حال که مسلمان شدند تلاشی گسترده‌ای برای ایجاد پیوند و نزدیکی میان اسلام و ایران انجام دادند و از راه‌های مختلفی این منظور را دنبال کردند. از جمله ایجاد خویشاوندی بین ایرانیان و اعراب و ایجاد تبار و نسبی مشترک برای غالب و مغلوب. از نمونه این نسب‌سازیها این که کیومرث پسر آدم خوانده شد (مقدسی ۱۹۰۳: ۱۳/۳؛ طبری ۹۸/۱: مسعودی بی‌تا: ۷۵؛ تاریخ سیستان: ۲) و برخی او را با آدم یکی دانستند (طبری ۱۳۵۸: ۹۸/۱). همچنین منوچهر را از فرزندان اسحاق بن ابراهیم برشمردند. (مسعودی ۱۴۱۷: ۲۵۰/۱؛ مسعودی بی‌تا: ۹۵) و

یا زرتشت از فرزندان ابراهیم خوانده شد. (مجمل التواریخ و القصص: ۹۲). اقدام دیگر تطابق رفتار و منش مردم و شاهان ایران باستان با معیارها و الگوهای اسلامی بود. به عنوان مثال می توان به تشابه ارزش ها و باورهای مطرح شده در خطبه های پادشاهان ایران پیش از اسلام و اعتقادات اسلامی اشاره کرد. (برای اطلاع بیشتر نک: خطبه های پادشاهانی چون هوشنگ، طهمورث، جمشید و فریدون در ثعالبی ۱۹۶۳: ۳۷-۶) همچنین در پاره ای از متون به صراحت ذکر می شد که رفتار مردم ایران در روزگار پیش از اسلام با ارزش های اسلامی مطابقت داشته است. در تاریخ سیستان چنین آمده: «گرشاسب و نبیرگان او تا فرامرز بن رستم همه بر آن طریقت بودند که آدم علیه السلام آورده بود، بامداد و بوقت زوال و شبانگاه نماز کردند و پرستش ایزد تعالی ... و زنا و لواط و دزدی و خون ناحق میانشان حرام بود» (تاریخ سیستان: ۳۳). بهترین نمونه آشتی ایران و اسلام را می توان در تاریخ بلعمی یافت. در تاریخ بلعمی، تاریخ ایران پیش از اسلام در کنار تاریخ جهانی به روایت اسلامیش خوش می نشیند. بلعمی ذکر می کند که منوچهر در خطبه پادشاهیش به رعایایش گفت: «آفریدگار را باید پرستیدن و بر نعمت او سپاسداری باید کردن... پادشاهی نتوان کرد مگر به راه راست». (بلعمی ۱۳۸۶: ۳۵۷-۳۵۴) همو درباره هوشنگ می گوید: «هوشنگ ... جهان آبادان کرد و خلق را به خدای خواند و بر دین مسلمانی بود و به عمارت و آبادانی زمین مشغول بود. مسجدها بنا کرد و نماز کردن فرمود ...». (همان: ۱۷۶)

توجه و تعلق خاص ایرانیان به دنیای ایران پیش از اسلام موجب شد که آنان تلاش کنند در دوران پس از اسلام، یاد و خاطره ایران باستان را ثبت و حفظ کنند. شایان توجه است که موضوع اولین کتب تاریخی تدوین شده به زبان فارسی (شاهنامه ابوالمویذ بلخی، شاهنامه ابومنصوری، گشتاسب نامه دقیقی) تاریخ ایران باستان بود، پدیده ای که مسکوب آن را "تب شاهنامه نویسی" خوانده است. (مسکوب: ۱۵) اگر چه در قرون نخستین اسلامی تاریخ ایران باستان به زبان های عربی و پهلوی موجود بود، ولی ضرورت داشت که این تاریخ به زبان فارسی دری- زبان مشترک ایرانیان- تدوین شود، زیرا عربی زبان نخبگان فکری جامعه بود و زبان پهلوی نیز در حال انزوا بود.

سامانیان و نقش آنها در شکل‌گیری تاریخ‌نگاری فارسی

اولین کتب تاریخی فارسی در دوران سامانی و تحت حمایت و تشویق امرای سامانی و یا درباریان آنها تالیف شدند. در ابتدای حکومت سامانیان مسعودی مروزی شاهنامه خود را به نظم کشید. (صفا ۱۳۶۳: ۱۶۲). پس از آن ابومنصور محمد بن عبدالرزاق به وزیر خود ابومنصور معمری دستور داد که با کمک از دهقانان و مطلعان تاریخ ایران باستان، شاهنامه‌ای به نثر تالیف کند. (نک: قزوینی ۱۳۶۳: ۳۴/۲) در نیمه قرن چهارم هجری ابوعلی بلعمی تاریخ طبری را به دستور منصور بن نوح به زبان فارسی برگرداند. (بلعمی: ۷۹) پس از آن دقیقی گشتاسپ نامه را به درخواست نوح بن منصور سرود (دقیقی ۱۳۶۸: ۱۰) و در انتهای دوران سامانیان فردوسی شاهنامه را تالیف کرد. یکی از عوامل موثر شکل‌گیری تاریخ‌نگاری ایرانی، تمایلات ادبی، سیاسی و دینی سامانیان بود. سامانیان به دو طریق در خلق آثار تاریخی به زبان فارسی نقش موثری داشتند. یکی از طریق حمایت از ادبیات فارسی (فرای ۱۳۶۵: ۶۰؛ صفا ۱۳۷۱: ۶۰۶/۱) و دیگری پشتیبانی آنان از تالیف کتب تاریخی به زبان فارسی. در دربار سامانی هم زبان عربی و هم زبان فارسی مورد توجه بود و چنان که فرای اشاره کرده است در درگاه سامانیان زبان منطوق فارسی و زبان مکتوب عربی بود. (فرای همان: ۸۰) بر مبنای اطلاعات موجود در تیمه الدهر ثعالبی می‌توان از میزان نفوذ و رواج زبان عربی در قلمرو سامانیان آگاهی پیدا کرد. (ثعالبی ۱۴۰۳: ۷۳/۴ به بعد) علی‌رغم اهمیت زبان عربی در دربار سامانیان، آنان توجه خاصی به نظم و نثر فارسی مبذول داشتند. می‌توان برای توجه سامانیان به ادبیات فارسی عللی را برشمرد: یکی آن که رواج زبان فارسی در خراسان بزرگ بر زبان عربی غلبه داشته است. (فرای همان: ۸۰) بدین ترتیب حمایت سامانیان از زبان فارسی حمایت از زبان بومی و رایج قلمروشان بود. دیگر آن که به نظر می‌رسد سامانیان و علمای دربار آنان گمان می‌کردند که زبان فارسی استحقاق آن را دارد که در کنار عربی به عنوان زبان دین مطرح شود. در این باره در ترجمه تاریخ طبری اشاراتی وجود دارد. (نک: ترجمه تفسیر طبری ۱۳۵۶: ۵/۱) علاوه بر این می‌توان گفت که سامانیان به علت دوری از مرکز خلافت تمایل به نوعی استقلال فرهنگی داشته‌اند و حمایت از زبان فارسی زمینه‌های این استقلال را فراهم می‌کرد. (امامی ۱۳۷۳: ۷) ریپکا اعتبار یافتن زبان فارسی را نشانه زوال اقتدار عباسیان دانسته است. (ریپکا ۱۳۸۱: ۲۱۶) سامانیان از دوران امارت نصر بن احمد (۳۳۱-۳۰۱) که آن را عصر طلایی سامانیان دانسته‌اند (frye 1975: 142) توجه خاصی به زبان فارسی مبذول داشتند. دوران نصر،

عصر شکوفایی نظم و نثر فارسی بود. در این دوران شاهد ظهور شعرایی چون مسعود مروزی، رودکی، شهید بلخی، ابوطیب مصعبی ابوالعباس ربنجانی هستیم. (صفا همان: ۳۶۹/۱ به بعد) در زمینه نثر نیز در همین ایام کتبی چون شاهنامه ابوالمؤید بلخی تألیف شد. چنان که گفته شد دربار نصر حامی نظم و نثر فارسی بود. داستان حمایت های نصر از رودکی شهرت دارد و معروفست که به دستور بلعمی وزیر نصر، رودکی کلیله و دمنه را به نظم درآورد. (همان: ۳۷۹-۳۷۸) به دلیل همین توجهات است که میثمی بیان داشته که برای بررسی علل رشد ادبیات و تاریخ‌نگاری ایرانی باید توجهمان را به دربار نصر معطوف کنیم. (meisami 1999:16) حمایت از زبان فارسی توسط نصر می‌توانست تشویقی برای مولفان آثار تاریخی به زبان فارسی باشد.

حمایت سامانیان از نگارش کتب تاریخی به زبان فارسی از دیگر عوامل موثر بر تکوین تاریخ‌نگاری ایرانی بود که در دوزمینة تألیف و ترجمه متحقق گردید. چنان که گفته شد ابومنصور معمری شاهنامه ابومنصوری را به فرمان ولی نعمتش تألیف کرد و به درخواست نوح بن منصور تاریخ طبری به زبان فارسی ترجمه شد. بنابراین به دشواری می‌توان شکل‌گیری تاریخ‌نگاری ایرانی را بدون حمایت و پشتیبانی سامانیان تصور کرد. در این جا پرسشی مطرح می‌شود که تاریخ‌نگاری ایرانی چه کارکرد های برای دربار سامانیان داشت که از بالیدن آن حمایت می‌کردند؟ به نظر نمی‌رسد که این حمایت صرفاً از سرکنجکاوای برای شناخت گذشته بوده است، بلکه تألیف کتب تاریخی به زبان فارسی می‌توانست به پاره‌ای از نیازها و انتظارات سیاسی، دینی و اجتماعی سامانیان پاسخ دهد. علت اصلی رویکرد سامانیان به تاریخ‌نگاری فارسی را باید در همین نیازهای سیاسی، دینی، فرهنگی و اجتماعی آنان جستجو کرد. دولت سامانی از عناصر ارکانی چند تشکیل شده بود که جلب نظر آنان برای تداوم حکومت سامانی ضرورت داشت. اینها عبارت بودند از: دهقانان (فرای همان: ۱۳۰) که گفته می‌شود سامانیان از این طبقه برخاسته بودند. (همان: ۷۱؛ فروزانی ۱۳۸۱: ۴۹) ترکان که عمدتاً مصدر امور نظامی بودند و دیوانسالاران. در ضمن سامانیان برای تداوم حکومتشان به اخذ مشروعیت از خلفا نیازمند بودند. آنان نمایندگان مورد اعتماد خلفا در شرق دنیای اسلامی بودند و برای جنگ در سرحدات شرقی با ترکان و جدال با حکومت های صفاری و علویان طبرستان نیاز به تأیید خلفا داشتند. (برای روابط سامانیان با خلفا نک: هروی ۱۳۸۰: ۹۷ به بعد) تبعیت آنان از خلفا که اصلی معنوی در حکومت سامانی محسوب می‌شد، هم از نظر خلافت و هم از نظر روحانیون و توده های مسلمان خراسان حایز اهمیت بود.

با توجه به اجزا و عناصر تشکیل دهنده دولت سامانی که اکثر آنها نیز زبان عربی نمی دانستند، باید تاریخ هایی به فارسی نوشته می شد که بتواند همه این ارکان را مخاطب خود قرار دهد. در تاریخ نگاری عصر سامانیان می توان عمدتاً دو گرایش را مشاهده کرد: گرایش باستان گرایانه ای که هدف اصلیش پرداختن به تاریخ ایران پیش از اسلام به شکلی مستقل بود و گرایشی که تمایل داشت در عین پرداختن به تاریخ ایران باستان آن را در چارچوبه تاریخ اسلام تعریف کند. نمونه گرایش اول شاهنامه فردوسی و مثال بارز گرایش دوم تاریخ بلعمی است. هر کدام ازین تاریخ ها طیفی از عناصر تشکیل دهنده دولت سامانی را مخاطب خود قرار می دادند. می توان حدس زد شاهنامه ها و کتبی که به ایران باستان می پرداخت مانند شاهنامه ابوالمؤید بلخی یا شاهنامه فردوسی مخاطبان عمدتاً دهقانان و برخی از اعضای دیوانسالاری بودند. معروفست که دهقانان تمایل زیادی به حفظ و تدوین تاریخ ایران باستان داشتند. (صفا ۱۳۶۳: ۶۴-۶۲) همچنین به نظر میرسد که در میان برخی از دیوانسالاران تمایلات شعوبی گری وجود داشت. (به عنوان مثال کرمر از تمایلات شعوبی گری جیهانی سخن می گوید. نک: کرمر ۱۳۷۵: ۱۴۱) حمایت از تالیف این کتب می توانست سامانیان را به عنوان حاکمان بومی و طرفدار سنن باستانی و همچنین جانشینان بر حق سلسله های ایران پیش از اسلام معرفی کند و به آنان نزد دهقانان و رعایای خراسانی مشروعیت ببخشد. فراموش نشود که سامانیان خود را از اعقاب بهرام چوبینه می دانستند.

گرایش دیگر تمایل داشت تاریخ ایران را در چارچوبه تاریخ اسلام قرار دهد و بین آنها ایجاد آشتی کند. در تاریخ بلعمی آشکارا چنین گرایشی وجود دارد. به عنوان مثال بلعمی مشی و مشیانه را با آدم و حوا مطابقت می دهد و یا چهره ای اسلامی از بشنگ فرزند کیومرث ارائه می کند. (بلعمی: ۸۱ و ۱۶۴-۱۶۳) اشپولر به درستی بیان می کند که تاریخ بلعمی بودباش ایرانیان را در جهان اسلام نشان می دهد. (اشپولر: ۱۳) تاریخ نگاری بلعمی با رویکردی که نسبت به تاریخ ایران و تاریخ اسلام دارد می توانست روحانیون مسلمان، ترکان و دیوانسالاران را مخاطب خود قرار دهد و سامانیان را به عنوان حکومتی مسلمان و مطیع خلفا که در عین حال تمایلات ایران خواهانه دارد، معرفی کند. برای سامانیان کارکردهای تاریخ نگاری ایرانی فقط معطوف به اهداف ایران گرایی و یا آشتی ایران و اسلام نبود. به نظر می رسد اهدافی دیگر را نیز مد نظر داشت. چنان که تاریخ بلعمی در برهه ای حساس از تاریخ سامانیان تلاش کرد که چهره مخدوش شده سامانیان نزد ترکان، روحانیون و طرفداران خلافت عباسی را احیا کند. به نظر می رسد یکی از دلایل مهم

ترجمه تاریخ بلعمی واکنش به جریان‌های مذهبی دوران امارت نصر بود. در دوران نصر اسماعیلیان در خراسان فعالانه تبلیغ می‌کردند. فرای معتقد است که در خراسان هدف اصلی تبلیغات اسماعیلیان نفوذ در دربار سامانیان بود. (فرای همان: ۸۳) بر اثر این تبلیغات آنان موفق شده بودند به دربار نصر نیز راه پیدا کنند. برخی از درباریان نصر اسماعیلی شدند و حتی خود او متمایل به آنان شد. (همان: ۸۵-۸۳) این امر واکنش شدید امرای ترک و احتمالاً روحانیون را به دنبال داشت، به گونه‌ای که چند تن از امرای نظامی نصر نقشه قتل او را طراحی کردند. پسر نصر، نوح ازین توطئه مطلع شد. و پدر را از جریان امر باخبر کرد. اگر چه توطئه قتل نصر بی‌فروغ بود اما او مجبور شد به نفع پسرش - نوح - از سلطنت کناره‌گیری کند. اسماعیلی شدن یکی از پادشاهان سامانی که همواره به عنوان سنیان پیرو خلافت عباسی شناخته می‌شدند، می‌توانست مشروعیت این سلسله را نزد پیروان مذهب سنت و خلفا زایل کند و تداوم حکومت سامانی را به خطر اندازد. امری که نوح با تمام توان با آن مقابله کرد. تاریخ بلعمی در چنین حال و هوایی ترجمه شد. باید دقت داشت که تاریخ طبری، روایت اهل سنت را از تاریخ ارائه می‌کرد. همچنین تاریخ طبری و به تبع آن تاریخ بلعمی تفسیری خطی از تاریخ ارائه می‌کرد. این تفسیر نقطه مقابل تفسیر ادواری اسماعیلیان از تاریخ بود. (برای اطلاع از عقاید اسماعیلیان درباره ادواری بودن تاریخ نک: دفتر ۱۳۷۵: ۲۸۰ به بعد) شاید بتوان گفت ترجمه این کتاب پیامی به پیروان اهل سنت و همچنین خلفا بوده که سامانیان دنباله رو قرائت اهل سنت از تاریخ هستند. دلیل چنین استدلال می‌کند که طرح ترجمه تاریخ بلعمی مرتبط بود با کوشش سامانیان برای مشروعیت بخشیدن حکومتشان در شرق و عرضه تفسیری صحیح از تاریخ اسلام و مقابله با آموزشهای مذاهب مخالف و فرقه‌هایی چون اسماعیلیه که در خراسان بزرگ فعال بودند. (24: meisami) بر اساس مباحث مطرح شده می‌توان گفت تمایلات سیاسی، دینی و اجتماعی سامانیان در تکوین تاریخ‌نگاری ایرانی موثر بوده است.

تحول یافتن فارسی دری به مثابه محملی برای تاریخ‌نگاری

تحول در فارسی دری و تبدیل شدن آن به زبانی مناسب برای بیان موضوعات مختلف در قالب‌های نظم و نثر از دیگر دلایل شکل‌گیری تاریخ‌نگاری ایرانی بود. در عصر ساسانی زبان رابط و رایج مردمان مناطق مختلف ایران پهلوی ساسانی بود. (صفا ۱۳۷۱: ۱۳۱/۱؛ دریایی: ۱۸۶) این زبان

لهجه های گوناگونی مانند دری، فارسی، خوزی و پهلوی داشت. (ابن الندیم: ۱۵؛ یاقوت حموی ۱۳۷۶: ۲۸۱/۴). از لهجه های رایج پهلوی ساسانی دری بود که در دربار شاهان ساسانی و در خراسان و ماوراء النهر بدین لهجه سخن می گفتند. ظاهراً وجه تسمیه دری نیز برگرفته از تعلق آن به دربار پادشاهان ساسانی در مداین بوده که به درگاه خود (در) می گفتند. (ابن الندیم: ۱۵) در عصر ساسانی لهجه دری پویایی خود را حفظ کرد و در نیمه دوم حکومت ساسانیان دستخوش دگرگونی و تحول شد. اگر چه جزئیات این تحول مشخص نیست اما می توان گفت که صورت های صرفی و ساختمان جمله ها تغییراتی پیدا کرد. تحول این زبان به گونه ای بود که در پایان حکومت ساسانیان «کهن ترین صورت زبان ادبی فارسی نو که آن را به اصطلاح زبان دری می گویند» بوجود آمد. (ریپکا: ۱۰۸) با ورود اعراب و اسلام به ایران، روند تغییر و تحول فارسی دری در بستر دیگری افتاد و دستخوش تحولات اساسی شد. پس از فتح ایران بدست مسلمانان، بر اثر ارتباط میان اعراب و ایرانیان، زبان فارسی عمیقاً تحت تاثیر زبان عربی قرار گرفت و بسیاری از لغات عربی وارد زبان فارسی شد. برخی از کلمات ساده و درعین حال فصیح عربی جای کلمات کهن فارسی را گرفت. همچنین واژه های دینی، سیاسی و علمی عربی که معادلی در زبان فارسی نداشت به زبان فارسی راه یافت. (بهار ۲۵۳۵: ۲۵۹/۱؛ صفا همان: ۱۵۲/۱) علاوه بر این نظم و نثر عربی، فارسی نویسان را تحت تاثیر خود قرار داد. بدین ترتیب لهجه دری به علت تحولی که پیدا کرد و بر اثر آمیزش و ترکیب با زبان عربی، در قرون سوم و چهارم هجری به زبانی توانا بدل شد که برای خلق آثار نظم و نثر قابلیت بسیاری داشت. البته لازم به ذکر است که این تحول عمدتاً در خراسان بزرگ صورت گرفت. در قرون نخستین اسلامی در خراسان بزرگ، سرعت تحول لهجه دری در مقایسه با لهجه های دیگر فارسی رایج در مناطق مختلف ایران بیشتر بود. این امر علل چندی داشت: بسیاری از قبایل عرب به خراسان بزرگ مهاجرت کردند (یارشاطر ۱۳۷۶: ۵۴۰) و در آن جا جمعیت قابل ملاحظه ای را تشکیل دادند. آمیختگی اعراب با ساکنان بومی در خراسان بیشتر از سایر نواحی ایران بود. همچنین به نظر میرسد که علما و فرهیختگان خراسانی التفات خاصی به ادبیات عرب داشتند. از فحوای کلام ثعالبی در کتاب یتیمه الدهر می توان از رونق زبان عربی نزد اهل فضل در دوران سامانی اطلاع حاصل کرد. (نک: ثعالبی ۱۴۰۳: ۷۳/۴ به بعد) در نتیجه در اثر تحول لهجه فارسی دری و ترکیب آن با زبان عربی در خراسان بزرگ، زبانی شکل گرفت که می توانست محمل مناسبی برای خلق آثار نظم و نثر فارسی و از جمله کتب تاریخی

فارسی باشد. تافور به درستی ابراز می دارد که وقتی زبان فارسی جای خود را باز کرد واستحکام یافت ، تاریخ نگاری ایران توانست جریان خود را پی گیری کند. (تاؤور ۱۳۶۱: ۱۷۳)

محیط خلاقانه خراسان بزرگ

محیط خلاقانه خراسان بزرگ بستر مناسبی برای شکل گیری تاریخ نگاری ایرانی فراهم کرد. تاریخ نگاری ایرانی در متن محیط فرهنگی- اجتماعی مبتکرانه و پویای خراسان بزرگ تکوین یافت. خراسان بزرگ از قرن اول هجری تا حمله مغول در زمینه های مختلف سیاسی، دینی، اقتصادی، فرهنگی وفکری نقش مهم و تعیین کننده در تاریخ ایران و دنیای اسلام ایفاء کرد. خراسان سرزمینی وسیع، ثروتمند، پرتحرک، پویا ونوآور بود که برای مدت چندین قرن تاریخ ایران پس از اسلام را تحت تاثیر تحولات خود قرار داد.

خراسان در زمینه سیاسی در ایران ودنیای اسلام چندین کار شگرف انجام داد. خراسانیان بساط حکومت اموی را برجیدند وعباسیان را بر تخت خلافت نشانند. به دلیل اهمیت خراسانیان در شکل دادن به حکومت عباسی بود که جاحظ حکومت عباسی « دولت عجمیه» نامید. (جاحظ ۱۳۷۵: ۳/۳۶۶) انقراض امویان و قدرت یابی عباسیان باعث شد که مسلمانان غیر عرب از تنگنای باورها و رفتارهای نژادپرستانه امویان و طرفدار آنها رهایی پیدا کنند وراه برای فعالیت خلاقانه اعضای غیر عرب دنیای اسلام هموار شود. خراسانیان فقط در جهت ایجاد حکومت عباسی تلاش نکردند، بلکه در زمینه مخالفت با آنان نیز پیشرو بودند. سلسله جنابان حرکت ها و قیام های به آفرید، سنباد، استادسیس ومقنع که در ایران قرن دوم هجری علیه عباسیان بوقوع پیوست، مردم خراسان بودند. (برای اطلاعات بیشتر نک: صدیقی ۱۳۷۵: ۱۴۴ به بعد) همچنین خراسان از نخستین مناطق دنیای اسلام بود که جداسری از عباسیان را آغاز کرد. اولین سلسله های حکومتی ایران پس از اسلام (طاهریان و سامانیان) در خراسان شکل گرفتند. در زمینه ادبی نیز خراسان منشا تحول بزرگی شد. در خراسان بود که از طریق امتزاج دری با زبان عربی ، اولین آثار نظم ونثر به زبان فارسی دری بوجود آمد وبالبدن گرفت. (صفا همان: ۱/۳۵۶ به بعد) شعرایی چون رودکی، دقیقی، فردوسی و نثر نویسانی چون بلعمی همه خراسانی بودند. در زمینه تصوف نیز خراسان پیشرو بود. بسیاری از بزرگان تصوف ایران مانند ابوسعید ابوالخیر از خراسان برخاستند. (نک: نفیسی ۱۳۴۳: ۱۹۲ به بعد؛ زرین کوب ۱۳۶۹: ۵۵و۶۸) خراسان در زمینه فکری نیز پیشرو وسر آمد بود. مقدسی

کثرت دانشمندان این خطه را ستود و خراسان را جایگاه دانش خواند. (مقدسی ۱۴۰۸: ۲۱۲) در عصر زرین فرهنگ ایران بزرگترین اندیشمندان از خراسان برخاستند. می توان فهرستی طولانی از نام دانشمندان خراسانی چون ابن سینا و بیرونی تهیه کرد. (نک: صفا ۲۵۳۶: ۱۷۹ به بعد؛ غفرانی ۱۳۸۷: ۲۰۱ به بعد؛ ناجی ۱۳۸۰: ۱۸۵ به بعد) لازم به ذکر است که نه تنها در ایران بلکه در جهان اسلام نیز خراسان بزرگ مرکز فرهنگ و دانش بود. (فرای همان: ۱۱۰؛ کرمر ۱۳۷۵: ۳۸۵). این شواهد همه از محیط خلاقانه خراسان بزرگ حکایت دارند.

خلاقیت فکری - فرهنگی و پویایی خراسان علل مختلفی داشت. یکی آن که خراسان به لحاظ اقتصادی سرزمین ثروتمندی بود. مرتبط شدن راه های خراسان با جاده ابریشم و راه هایی که به عراق و بغداد ختم می شد، (باسورث ۱۳۶۲: ۱۴۹) کشاورزی، دامداری و صنایع پر رونق و برخورداری از معادن مختلف، اقتصاد خراسان را توانمند می کرد. (نک: دنیل ۱۳۶۷: ۱۱) پایه های اقتصادی قوی خراسان زمینه های مادی مناسبی برای بروز خلاقیت های فکری و فرهنگی فراهم می کرد. دیگر آن که خراسان نیرویی پویا و طبعی چالشگر داشت و پذیرای آراء و اعتقادات بدیع بود. (پارشاظر همان: ۵۴۳) خراسان بزرگ به دلیل آن که کانون تلاقی ادیان، فرهنگ ها و باورهای گوناگون بود در مقایسه با دیگر نقاط ایران ظرفیت بیشتری برای پذیرش و هضم فرهنگ ها و ادیان مختلف داشت. پذیرش فرهنگ ها و ادیان گوناگون سنتی ریشه دار در این خطه بود. در دوران پیش از اسلام خراسان بزرگ پذیرای ادیان و فرهنگ های بودایی، مسیحی، مانوی، مزدکی و یهودی بود که هر کدام از این ادیان خاستگاه های متفاوتی داشتند. (صفری ۱۳۸۸: ۸۶-۸۳) تکرگرایی دینی و فرهنگی در خراسان باعث می شد که این خطه در ورطه جمود گرفتار نشود و این امر زمینه را برای رشد، بالندگی نوآوری در زمینه های مختلف فراهم می کرد. همچنین دوری از مراکز قدرت های بزرگ سیاسی و فقدان روحانیت زرتشتی قوی، (فرای ۱۳۶۵: ۱۴۲) زمینه را برای آزادی فعالیت ادیان مختلف و امتزاج فرهنگ ها فراهم می کرد. این عوامل موجب شد که پس از اسلام، سازش میان فرهنگ ایرانی و اسلامی در خراسان سریع تر از مناطق دیگر انجام شود. در خراسان بود که رستاخیز فرهنگی ایران آغاز شد. (پارشاظر همان: ۵۴۵) در قرون نخستین اسلامی در زمینه های مختلف فکری و فرهنگی نوآوری های گوناگونی در این خطه به منصه ظهور رسید که یکی از آنها تاریخ نگاری به زبان فارسی در قالب های نظم و نثر بود.

نتیجه

پژوهشگران تاریخ ادبیات، مورخان، علاقمندان به تاریخ نگاری و کسانی که به شناخت مآخذ تاریخی ایران قرون نخستین اسلامی پرداخته اند، تا کنون تحقیقات متعددی درباره تاریخ نگاری ایرانی انجام داده اند. این پژوهشگران آگاهی ما را درباره تاریخ نگاری و کتب تاریخی متعلق به دوران مذکور افزایش داده اند. با این وجود عمدتاً به دلیل حاکمیت تفکر سنتی نسبت به تاریخ نگاری ایرانی هنوز ناگفته های بسیاری در این زمینه وجود دارد. یکی از مباحث مغفول، چگونگی تکوین تاریخ نگاری ایرانی و علل آن است که کمتر بدان پرداخته اند. شکل گیری تاریخ نگاری ایرانی عللی چند داشت. پس از سقوط امپراتوری ساسانی، ایران توسط اعراب مسلمان تصرف شد. در طی قرون نخستین اسلامی به تدریج ایرانیان تغییر دین دادند، اسلام را پذیرفتند و فعالانه در ساختن تمدن اسلامی سهیم شدند. اگر چه ایران عضوی از جهان اسلام شد اما برخلاف جوامعی چون مصر و سوریه یکسری با دنیای پیش از اسلام خود وداع نکرد و گذشته خود را به فراموشی نسپرد. حاکمیت طولانی مدت بیگانگان در مصر و سوریه، رفته رفته هویت این جوامع را تحلیل برد. در نتیجه زمانی که مسلمانان این دو سرزمین را اشغال کردند، این جوامع ذوب در دنیای اسلامی شدند. اما ایران سرنوشتی متفاوت داشت. حکومت های اشکانی و ساسانی به مدت هشت قرن با قدرت تمام مانع از تسلط بیگانگان بر ایران شدند. در طی این مدت طولانی و مخصوصاً بر اثر اقدامات سیاسی، فرهنگی و دینی ساسانیان هویت ایرانی چنان استحکام و تشخیصی یافت که هجوم مسلمانان نتوانست آن را ریشه کن یا تضعیف کند. پس از اسلام ایرانیان اگرچه مسلمان شدند اما تلاش کردند که به اشکال مختلف هویت خود را حفظ کنند. یکی از اقداماتی که ایرانیان برای حفظ هویت خود انجام دادند، تالیف کتب تاریخی به زبان فارسی بود. به غیر از هویت یابی ایرانیان، تکوین تاریخ نگاری ایرانی علل دیگری نیز داشت. توجه و علاقمندی به تاریخ ایران باستان موجب شد که پس از اسلام در زمانی که زبان پهلوی جای خود را به فارسی دری می داد، ایرانیان برای حفظ و نگاهداری خاطرات باستانی خود، تاریخ پیش از اسلام خود را به زبان فارسی دری تدوین کنند. این اقدام حفظ و بقای تاریخ ایران پیش از اسلام را تضمین می کرد. تمایلات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سامانیان نیز در شکل دادن به تاریخ نگاری ایرانی دخیل بود. همچنین تبدیل شدن فارسی دری به زبانی توانمند برای خلق آثار ادبی در قالب

های نظم و نشر و محیط خلاقانه خراسان بزرگ که بستر مناسبی برای نوآوری و خلاقیت در عرصه های مختلف بود از دیگر عوامل تکوین تاریخ نگاری ایرانی محسوب می شوند.

منابع و مأخذ

- ۱- آئینه وند، صادق، ۱۳۸۷ش، علم تاریخ در گستره ی تمدن اسلامی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲- ابن الندیم، اسحاق بن محمد، الفهرست، تهران، مروی، بی تا.
- ۳- اشپولر، برتولد، ۱۳۸۰ش، تکوین تاریخ نگاری در ایران، در تاریخ نگاری در ایران، ترجمه و تالیف یعقوب آژند، تهران، گستره.
- ۴- اشرف، احمد، ۱۳۷۳، هویت ملی و قومی در ایران، ایران نامه، سال دوازدهم، شماره ۳، تابستان.
- ۵- اصطخری، ابواسحق ابراهیم، ۱۳۶۸ش، به اهتمام ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۶- باسورث، کلیفورد ادموند، ۱۳۸۲ش، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
- ۷- همو، ۱۳۸۱ش، سهم ایرانیان در تاریخ نگاری دوره اسلامی پیش از حمله مغول، در حضور ایرانیان در جهان اسلام، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- ۸- بلعمی، ابوعلی، ۱۳۸۶ش، تاریخ بلعمی، به تصحیح ملک الشعراء بهار و محمد پروین گنابادی، تهران، هرمس.
- ۹- بویس، مری، ۱۳۸۱، زردشتیان، ترجمه عسکر بهرامی، تهران: ققنوس.
- ۱۰- بهار، محمد تقی، ۲۵۳۵، سبک شناسی، تهران، سازمان کتابهای پرستو.
- ۱۱- بیرونی، ابوریحان، ۱۳۸۰ش، آثار الباقیه عن القرون الخالیه، به کوشش پرویز اذکابی، تهران، میراث مکتوب.
- ۱۲- تاریخ سیستان، به کوشش ملک الشعراء بهار، ۱۳۶۶ش، تهران، پدیده خاور.
- ۱۳- تاوور، فلیکس، ۱۳۶۱، مکتب تاریخ نگاری اسلامی در ایران در تاریخ نگاری در اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.
- ۱۴- ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۵۶ش، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، دانشگاه تهران.
- ۱۵- تفضلی، احمد، ۱۳۷۷، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران، سخن.
- ۱۶- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک، ۱۹۶۳م، تاریخ غررالسیر، تهران، مکتبه الاسدی.

- ۱۷- همو، یتیمه الدهر ۴۰۳/ق / ۱۹۸۳ش، شرح و تحقیق مفید محمد قمیحه، بیروت، دارالکتب العلمیه .
- ۱۸- جاحظ، ۱۳۷۵/ق/۱۹۵۵م، التاج فی اخلاق الملوک، بیروت، دارالفکر و دارالبچار.
- ۱۹- همو، البیان و التبیین، ۱۴۱۰/ق/۱۹۹۰م، بتحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، بیروت، دارالجمیل.
- ۲۰- جعفری دهقی، محمود، ۱۳۸۲، بازشناسی منابع و مآخذ تاریخ ایران باستان، تهران: سمت.
- ۲۱- جوزجانی، منہاج سراج، ۱۳۶۳ش، طبقات ناصری، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
- ۲۲- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، ۱۳۶۸ش، اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، تهران، به نشر.
- ۲۳- چوکسی، جمشید گرشاسب، ۱۳۸۷، ستیز و سازش، ترجمه نادر میر سعیدی، تهران، ققنوس.
- ۲۴- حمزه اصفهانی، سنی الملوک الارض و الانبیاء، بیروت، دار مکتبه الحیاه، بی تا.
- ۲۵- دریایی، تورج، ۱۳۸۳ش، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، ققنوس .
- ۲۶- دنیل، التون، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۲۷- دفتری، فرهاد، ۱۳۷۵، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، فرزانه روز.
- ۲۸- دقیقی طوسی، دیوان، ۱۳۶۸ش، به اهتمام محمد جواد شریعت، تهران، اساطیر.
- ۲۹- دیودور سیسیلی، ۱۳۸۴، کتابخانه تاریخی، ترجمه حمید بیخس شورکایی و اسماعیل سنگاری، تهران: جامی.
- ۳۰- ریپکایان و دیگران، ۱۳۸۱ش، تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۳۱- زریاب خوئی، عباس، ۱۳۸۱، تاریخ، نظریه، تاریخ و تاریخ نگاری، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران: فرزانه روز.
- ۳۲- زرین کوب، ۱۳۶۷ش، عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، تهران، امیرکبیر.
- ۳۳- همو، ۱۳۶۹، ارزش میراث صوفیه، تهران، امیرکبیر.
- ۳۴- سامی، علی، ۱۳۴۲ش، تمدن ساسانی، شیراز، دانشگاه شیراز.

- ۳۵- سجادی، ضیاء الدین، عالم زاده، هادی، ۱۳۷۹، تاریخنگاری در اسلام، تهران: سمت.
- ۳۶- شاکر، مصطفی، ۱۳۸۷ش، تکوین تاریخ نگاری اسلامی، ترجمه مهراں اسماعیلی، در دانش تاریخ و تاریخ نگاری اسلامی، به کوشش حسن حضرتی، قم، بوستان کتاب.
- ۳۷- شهرستان های ایران، ترجمه صادق هدایت، ۱۳۲۱ش، مهر، سال هفتم، شماره ۱.
- ۳۸- صدیقی، غلامحسین، ۱۳۷۵ش، جنبش های دینی ایران در قرن های دوم و سوم هجری، تهران، پازنگ.
- ۳۹- همو، ۲۵۳۶، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران، امیرکبیر.
- ۴۰- صفا، ذبیح الله، ۱۳۶۳ش، حماسه سرایی در ایران، تهران، امیرکبیر.
- ۴۱- همو، ۱۳۷۱، تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، تهران، فردوس.
- ۴۲- صفری، مسعود، بهار و تابستان ۱۳۸۱ش، «بازخوانی حرکت ها و وقایع های به آفرید، سنباد، اسحاق، استادسیس و مقنع در خراسان بزرگ» تاریخ و تمدن اسلامی، سال پنجم، شماره نهم.
- ۴۳- طبری، محمد بن جریر، ۱۹۳۹م/۱۳۵۸ق، تاریخ الامم و الملوک، قاهره، مطبعه الاستقامه.
- ۴۴- غفرانی، علی، ۱۳۸۷، فرهنگ و تمدن اسلامی در ماوراء النهر، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- ۴۵- فرای، ریچارد. ن ۱۳۶۳ش، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، سروش.
- ۴۶- همو، ۱۳۶۵ش، بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۴۷- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶ش، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ۴۸- فروزانی، ابوالقاسم، ۱۳۸۱ش، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان، تهران، سمت.
- ۴۹- قرشی، ی. ه. ۱۳۶۷، «تاریخ نگاری» در تاریخ فلسفه در اسلام، ترجمه حسن انوشه، به کوشش میان محمد شریف، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۵۰- قزوینی، محمد، ۱۳۶۳، بیست مقاله، به تصحیح عباس اقبال و ابراهیم پورداود، تهران، دنیای کتاب.
- ۵۱- کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۷۸ش، ترجمه بهرام فره وشی، تهران، دانشگاه تهران.

- ۵۲- کرمر، جوئل، ل، ۱۳۷۵ش، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۵۳- کریستن سن، آرتور، ۱۳۶۷ش، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، امیرکبیر.
- ۵۴- کوربن، هنری، ۱۳۸۱ش، ایران زادگاه شعرا و متفکرین، در روح ایران، ترجمه محمود بهفروزی، تهران، پندنامک.
- ۵۵- کویاجی، ج.ک، ۱۳۶۲، آیینها و افسانه های ایران و چین باستان، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران: کتابهای جیبی.
- ۵۶- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود، ۱۳۶۳ش، زین الاخبار، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
- ۵۷- گروسه، ژنه، ۱۳۸۱ش، روح ایرانی و خلیقات ایرانی، در روح ایران، ترجمه محمود بهفروزی، تهران، پند نامک.
- ۵۸- مارزلف، اولریش، ۱۳۸۰، شاهنامه و هویت ایرانی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- ۵۹- مارکوارت، یوزف، ۱۳۷۳ش، ایرانشهر، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، اطلاعات.
- ۶۰- مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۱۸ش، به کوشش ملک الشعراء بهار، تهران، کلاله خاور.
- ۶۱- محمدی، محمد، ۱۳۷۴، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، تهران: توس.
- ۶۲- مسعودی، علی بن حسین، ۱۴۱۷/۱۹۹۷م، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق و تعلیق سعید محمد اللحام، بیروت، دارالفکر.
- ۶۳- همو، التنبيه و الاشراف، بتصحيح عبدالله اسماعيل الصاوي، قاهره، دارالصابوي، بی تا.
- ۶۴- مسکوب، شاهرخ، ۱۳۷۹ش، هویت ایرانی و زبان فارسی، تهران، فرزانه روز.
- ۶۵- مقدسی، مطهر بن طاهر، ۱۹۰۳م، البدء والتاریخ پاریس.
- ۶۶- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، ۱۴۰۸/۱۹۸۷م، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۶۷- نفیسی، سعید، ۱۳۴۳ش، سرچشمه تصوف در ایران، تهران، فروغی.
- ۶۸- نولدکه، تئودور، ۱۳۵۱، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران: سپهر.
- ۶۹- ویسهوفر، یوزف، ۱۳۷۷، ایران باستان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس.
- ۷۰- هروی، جواد، ۱۳۸۰ش، تاریخ سامانیان، تهران، امیرکبیر.

- ۷۱- یار شاطر، احسان، ۱۳۷۳، هویت ملی، ایران نامه، سال دوازدهم، شماره ۳، تابستان.
- ۷۲- همو، در جستجوی راز بقا: مسئله رستاخیز فرهنگی خراسان، ایران نامه، سال پانزدهم، شماره ۴، پائیز ۱۳۷۶.
- ۷۳- همو، ۱۳۸۱ش، حضور ایرانیان در جهان اسلام، در حضور ایرانیان در جهان اسلام، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- ۷۴- یاقوت حموی، شهاب الدین، ۱۳۷۶ق/۱۹۵۷م، معجم البلدان، بیروت، دار صادر و دار بیروت.
- ۷۵- یشت ها، ۱۳۴۷ش، گزارش پورداد، تهران، طهوری.